

# گوته و تاثیر پذیری از حافظ

سید ابوالفضل جعفری نژاد / حافظ و گوته، مظهر کفایت و کوی میان شرق و غرب



حافظ، نمادی از اندیشه و هویت اسلامی و ایرانی است. او لسان الغیب است و علاوه بر رابطه وثیق و عمیق با قرآن کریم و ادراکات و حیانی اش، درک و احساس او به گونه‌ای است که غیب وجود مردم و فرهنگ ایرانی در او ظهور پیدا کرده است. او مراد نادیدنی مردم ایران است و هر ایرانی، بخش نامشکوفی از حافظه فرهنگی خود را در آن کشف می‌کند.

چه کسی فکرش را می‌کرد که «حافظ» که در نیمه راه اولین سفرش حتی نرسیده به ولایت همجوار استان فارس؛ یعنی «یزد»، از ادامه سفر باز ماند و وحشت زده و هراسان به سوی کاشانه خود بازگشت، روزگاری آن چنان جهانی شود که شیفتگی بسیاری از نخبگان جهان و از جمله «گوته» آلمانی را برانگیزد.

## «دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت

## رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم»

سالها پیش، وقتی «باد صبا» از شرق می‌وزید و بوی خوشی را در فضای لامتناهی پراکنده می‌ساخت، «ولفگانگ فن گوته» در سرزمین سبز «آب مقدس» (شهر وایمار\* نشسته بود و به سوی مشرق عالم و به منظره پر رمز و راز طلوع خورشید شرق خیره مانده بود. معلوم نیست بر آن پیرمرد هفتاد و چند ساله چه‌ها گذشت که شیدای شنیدن «سخن آشنا» از زبان دلنشین «دیار آشنا» ای شد که نه هموطنش بود و نه همزبانش. اما سخن او پس پنج قرن، هنوز آشنا و تازه می‌نمود.

## «بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

## از یار آشنا، سخن آشنا شنید»

پانصد سال پیش از آنکه «گوته» نوای دلنشین حافظ را بشنود، آن مرد شوریده حال در شیراز می‌زیست و برای «برافشاندن گل» و «در انداختن طرحی نو» به تمامیت جهانیان همفکر خود چشم دوخته بود. حافظ نیک می‌دانست که نمی‌تواند بدون یاری همدلانه مردم بلاد دیگر «سقف فلک» را بشکافد و طرحی نو دراندازد. او دانسته بود که «لشگر غم» را، جز با مدد «همدلی» نمی‌توان از بنیاد برانداخت.

## «اگر غم لشگر انگیزد که خون عاشقان ریزد

## من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم.»

حافظ در پی جهانی آکنده از تفاهم و همدلی بود و بارها از کج فهمیهای زمانه خود نالیده بود و روز خرم و خوبی را آرزو می‌کرد که از این منزل ویران - جهان سرشار از سوء تفاهمها و دشمنیها - به سوی غایت «جانانه‌اش» رود. آن چنان که با دلتنگی و به کنایه سروده بود.

## «سخن دانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز

## بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم»

برای جهانی شدن ایده «در انداختن طرحی نو» حافظ اندیشه می‌کرد که باید به سفر پردازد. سفر حافظ، ناگفته پیداست که سفری است به منظومه بی‌مرز انسانهایی که باید دست در دست همدیگر می‌دادند و سقف فلک را با طرحی نو می‌شکافتند. اما

گوته از پس ترجمه‌های تخمینی و تقریبی،  
لسان الغیب را یافته و با او رابطه برقرار کرده است. این  
آهسته خاکی از شدت نبوغ و ذوق گوته است، اما در  
عین حال نمونه‌ای است از یک مسیر و مقصد درست  
در آلق گفت‌وگوی تمدنها و فرهنگها و ملل.



عین آن است که در اول و در پایان است  
تو همان چشمه شعری که روان است از آن  
نغمه شوق و سرور همچو موج از پس موج  
و لبانت هر دم هوس بوسه دلدار کند.  
غزلی دلکش از سینه تو می‌تراود بیرون  
و گلویت که عطشناک، مدام جرعه‌ای می‌طلبد.  
و دلی داری نیک که پراکنده کند مهر و صفا  
گو جهان یکسره ویران گردد.  
حافظا با تو و تنها با تو  
خواهم اکنون به رقابت خیزم،  
شادی و رنج از آن ما باد،  
این دو همزاد و شریک  
عشق‌ورزی و باده‌نوشی نیز  
فخر من باد و هستی من باد  
اینک ای شعر به پا کن شرری!  
گشت ایام ندارد اثری، هر زمان تازه‌تری<sup>۱</sup>

ویژگی دوم از این هم فراتر می‌رود. گوته نه تنها در آئینه جمال  
حافظ تصویر خویش را می‌بیند، بلکه در شعر و شاعری نیز، او را  
میرشد و مرادی می‌داند که مایل است با وی به رقابت برخیزد.  
به این ترتیب می‌توان حافظ را سرمشق گوته برای سرودن شعر  
در دوران سالخوردگی به حساب آورد.  
گرچه گوته سالخورده در شعر حافظ به دیده یک سرمشق و  
غنابخش می‌نگرد، لیکن در انتخاب سبک دیوان به گونه‌ای معکوس  
عمل می‌کند؛ چون آنچه گوته از ماهیت سبک شعر حافظ برداشت  
می‌کند، با ذهنیت هنری او - این پرورش یافته مغرب زمین و مکتب  
کلاسیک - در تضاد است، آن را نوعی «بی‌سبکی»  
می‌انگارد.

گوته بر اساس این پندار در بخش «یادداشتها و  
توضیحات» می‌نویسد: «این شیوه‌ای است که بی‌محبا  
والاترین و فرومایه‌ترین تصاویر را در هم می‌آمیزد و  
برای آنکه تأثیرات شگرفی بیافریند، ناهمگونیها را در  
کنار یکدیگر می‌چیند، ما را در یک چشم به هم زدن از  
این جهان خاکی به آسمانها پرواز می‌دهد و از آنجا به این  
خاکدان برمی‌گرداند و برعکس<sup>۲</sup>»

بنابراین آنچه گوته به عنوان سرمشق برای اشعار دیوان  
انتخاب می‌کند، تصویر متضادی است از دنیای شعری خود او  
و درست همین امر تأثیری دگرگون‌کننده بر وی می‌گذارد و  
درواقع از این کلاسیست بزرگ یک رمانتیسیت بزرگ می‌سازد.  
این خصوصیت سوم ما را به ویژگی دیگری راهبری می‌کند. گوته  
پس از آشنایی با این تصویر متضاد، به آنچه حافظ آموخته است،

حافظ در دومین تجربه سفر جغرافیایی خود نیز، حتی تا نیمه راه  
بغداد دوام نیاورد و وقتی دومین مسافرتش به «بلاد غریب» در  
نیمه راه، ناتمام ماند، از «مهیمن» بزرگوار خویش خواست تا او را  
به رفیقانش باز گرداند.

### «من از دیار حبیب‌ام نه از بلاد غریب مهیمن‌ا به رفیقان خود رسان بزم»

بدین ترتیب آن شوریده حال، به شیراز بازگشت و در دیار  
«حبیب» گوشه عزلت اختیار نمود و از آن پس، به جای آنکه  
همچون «سعدی» به جهانگردی بپردازد، «جهان» را به خانه آورد.  
او به جای سفر به طول جغرافیای جهان، به سفر بزرگی در عرض  
انسانی و بشری همت گماشت. سفری که پس از سالها و قرن‌ها، هنوز  
ادامه دارد و همواره قلب و جان آدمیان شیفته را درمی‌نوردد و با  
آنان هم‌آوایی می‌کند. حافظ در زمان خویش، بذری کاشت و فارغ از  
اینکه آن بذر، کی «بر» دهد، به آینده چشم دوخت.

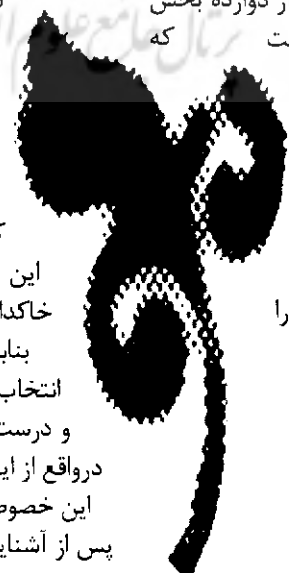
### «تا درخت دوستی کی بر دهد حالیارفتیم و بذری کاشتیم»

پانصد سال از روزگار «حافظ» گذشت تا بالاخره «گوته» مانند  
معدودی دیگر از اندیشمندان پیش از خود، او را کشف کرد و  
دریافت که گنج بزرگی را پیدا کرده است. «گوته» ۷۵ ساله بود  
که تنها متن ترجمه شده «دیوان حافظ» را دید و آن را با اشتیاق  
مطالعه کرد. دیوان حافظ را «جوزف فون هامریور گشتال» در سال  
۱۸۱۴ به آلمانی ترجمه کرد و موجب بزرگ‌ترین اتفاق در علم  
ادبیات مقایسه‌ای گردید.

همان‌طور که اشاره گردید آشنایی گوته با حافظ در سال ۱۸۱۴؛  
یعنی در ۷۵ سالگی و از راه ترجمه خاورشناس اتریشی «فون  
هامریور گشتال» صورت گرفت. مطالعه همین برگردان نه چندان  
دقیق و کامل از غزلیات حافظ، آن‌چنان شور و شوقی در دل گوته  
سالخورده به‌وجود آورد که او را بر آن داشت تا اشعاری به شیوه این  
شاعر سترگ و ژرفاندیش بسراید؛ شاعری که گوته، جوهر شعر  
شرقی را در وجود او می‌بیند.

اشعار موجود در «حافظ‌نامه»؛ یعنی بخش دوم از دوازده بخش  
منظوم «دیوان شرقی - غربی» نشان‌دهنده آن است  
که گوته چه‌سان شیفته حافظ بود و چه اندازه برای  
این شاعر بزرگ ارج و اعتبار قائل می‌شد. گوته  
در آئینه جمال حافظ تصویر خویش را به‌وضوح  
مشاهده می‌کند. در عالم خیال، این احساس به  
گوته دست می‌دهد که زمانی در وجود حافظ  
زندگی می‌کرده است. از این رو همان‌گونه که در  
برگردان شعر «بیکرانه» مشاهده می‌نماییم، حافظ را  
همزاد خویش می‌نامد:

«تو بزرگی؛ چه، تو را نقطه پایانی نیست  
بی‌سراغزی نیز، قرعه فال به نام تو زدند.  
شعر تو دوار است، همچنان ستاره سیارست،  
مطلع و مقطع آن یکسان است  
و آنچه در فاصله این دو همی هست عیان





**دیوان گوته درودی است که مغرب زمین به مشرق زمین می‌فرستد، این درود بدان معناست که غرب از معنویت گرایی یخ‌زده و بی‌رمق خود خسته و دلزده شده است و می‌خواهد در فضای سالم شرق به کالبد خویش جانی تازه ببخشد.**

شکل مطلوب و آرمانی شعر است، درهم آمیخته‌اند و این درست همان برداشت است که گوته از شعر همزاد ایرانی خود داشته است. عنصر اصلی اشعار دیوان شرقی - غربی را دیگر نه قالب و حدود و ثغور، بلکه آنچه بی‌حد و مرز است تشکیل می‌دهد.

«هاینریش هاینه» در سال ۱۸۲۵ در جزء یکم اثر خود با عنوان «مکتب رمانتیک» درباره دیوان چنین اظهار نظر می‌کند: «در این اثر، گوته سرمست‌کننده‌ترین شوق زندگی را به نظم کشیده است و این کار چنان ساده، موفق، لطیف و مدهوش‌کننده صورت گرفته است که انسان در شگفت می‌ماند که چگونه انجام چنین کاری در زبان آلمانی امکان‌پذیر شده است.

معجزه این کتاب غیر قابل توصیف است. دیوان گوته درودی است که مغرب زمین به مشرق زمین می‌فرستد. این درود بدان معناست که غرب از معنویت گرایی یخ‌زده و بی‌رمق خود خسته و دلزده شده است و می‌خواهد در فضای سالم شرق به کالبد خویش جانی تازه ببخشد. گوته پس از آنکه در «فاوست» ناخشنودی خود را از معنویت انتزاعی و نیاز خویش را به لذتهای واقعی و حقیقی ابراز می‌دارد، خود را با تمام وجود در آغوش تجربیات حسی می‌اندازد و به این ترتیب دیوان شرقی - غربی را می‌آفریند»

پس دیوان شرقی - غربی حاصل فرار یک رمانتیسیت از واقعیت حال به سرزمین رویایی گذشته نیست، بلکه حاصل فرار از فریب ظواهر بی‌ثبات به حقیقت جاودانه پدیده‌های اولیه حیات است، بدین معنی که آنچه را که باقی است، در آنچه که فانی است مشاهده و تمام اشیای موجود در جهان را به‌عنوان تمثیلی از جاودانگی تفسیر کنیم. جوهر هنری سبک دیوان هم در همین نوع برداشت و عملکرد نهفته است، به گفته گوته «آن‌گاه که هنر در برابر شئی بی‌تفاوت و خود کاملاً مطلق می‌شود، هنر والا شکل می‌گیرد». به دیگر سخن، هنر سبک دیوان در این است که اشکال هزار چهره این جهان را به کمک قدرت تخیل بر می‌نماید و آنچه را که به ظاهر بی‌اهمیت به نظر می‌رسد، به طرز معجزه‌آسایی پراهمیت جلوه می‌دهد. دیوان دارای سبک شاعرانه است که می‌توان آن را نوعی «بافندگی ذهنی» به شمار آورد و از این رو شعری بسیط ارائه می‌دهد که هدف اصلی آن دست‌یازی به روابط معقولی است که به واسطه آنها صور این جهانی به‌طور سلسله‌وار به هم پیوند می‌خورند.

اما چرا گوته بر آن شد تا به تقلید از حافظ بپردازد؟ پاسخ به این پرسش را از زبان نیچه می‌شنویم: «توابع بر دو دسته‌اند، یکی آنکه اصولاً بارور می‌کند و خواستن این است که بارور کند و دیگری آنکه علاقه‌ای وافر به بارور شدن و زادن دارد».

از گروه نخست پیش از هر کس نامهایی چون حافظ و شکسپیر به ذهن متبادر می‌شوند و از گروه دوم به حتم نام گوته در صدر قرار می‌گیرد. اشعاری که گوته به سبک و سیاق شعر یونان باستان سروده، بهترین گواه این ادعاست. درواقع حضور عنصر یونانی در روح و روان گوته موجب شیفتگی او نسبت به فرمهای یونانی بوده است، اما گوته به این خاطر از این قالبهای شعری کهن استفاده کرده؛ که در این کار نوعی احساس «شوق وصال» به وی دست

قناعت نمی‌ورزد، بلکه احساس می‌کند که این چهره‌های سه‌گانه؛ یعنی «همزاد»، «مراد» و «رقیب» او را به مبارزه می‌طلبند و این مبارزه‌جویی قدرت خلاقه او را بیدار می‌کند و وی را بر آن می‌دارد که بکوشد تا به دنیای خیال‌انگیز و شاعرانه حافظ گام نهد و در آن فضای ملکوتی «تغمه‌های شوق و سرور» بسراید.

با اندکی تأمل در سبک دیوان درمی‌یابیم که از پشت نقاب شرقی آن، سبک آزاد شعر گوته در دوران جوانی قابل تشخیص است، سبکی که گوته در سالخوردگی بار دیگر به سراغ آن می‌رود و با الهام گرفتن از حافظ آن را به اوج کمال می‌رساند، پس حافظ نه تنها همزاد، مراد و رقیب این شاعر بزرگ آلمانی است، بلکه شعر حافظ را نیز می‌توان «پیش‌فرم» اشعار گوته در دیوان شرقی - غربی به‌شمار آورد. گوته خود در این باب می‌سراید:

«سخن را عروس نامیده‌اند

و اندیشه را داماد،

قدر این پیوند را آن کس می‌شناسد

که حافظ را بستاید»

این سروده گوته، آشکارا به این بیت حافظ اشاره دارد:

«کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند»

این سبک آزاد قبل از هر چیز در به کارگیری عناصر نثر در شعر خلاصه می‌شود؛ یعنی در آمیزش جاندار نظم و نثر که به‌واسطه آن شعر هم به زندگی نزدیک‌تر می‌شود و هم گستره درونی پیدا می‌کند.

این سبک ضمن آنکه خودآگاه، بی‌پروا، روزمره و هزل‌آمیز است، غنی، والا و لطیف نیز هست و نه تنها قادر است به کمال و تعالی دست یازد، بلکه حتی به‌سان لهیبی سربرمی‌کشد، لهیبی که در کوره آن، زبان نثر به وسیله‌ای برای آفرینش والاترین شعرها تبدیل می‌شود. درواقع می‌توان گفت که گوته به هنگام تصنیف دیوان در اندیشه دفاع از خویش در حوزه شعر غنایی بوده است. برای هر ایرانی غرور آفرین و مایه مباهات است که گوته از سوی یک شاعر پارسی‌گوی برانگیخته می‌شود تا بار دیگر به سراغ این «فرم آلمانی» مورد استفاده‌اش در آثار دوران جوانی برود.

گوته در اشعار حافظ به شکلی مطلوب و آرمانی برای سرودن شعر در دوران سالخوردگی خویش می‌نگرد، شعری که در آن حکمت و شباب به زیباترین وجهی با یکدیگر پیوند خورده‌اند. در مفهوم سالخوردگی، تعمق، تفکر و تعقل نهفته است و در مفهوم شباب گرمی، حیات و شور عشق؛ تسلیم مصداق این یکی است و چیرگی مصداق دیگری، این دو در «شعر خیال‌انگیز» که همان

روز هفتم ژوئن ۱۸۱۴ که گوته برای نخستین بار در دفتر خاطرات خود نام حافظ را برد، در زندگانی وی روزی بسیار بزرگ بود زیرا گوته در این روز آن «جام جم» را که سالها دلد از او می طلبید یافت.



شمار کمی از مفسران از اینکه گوته را در زمرهٔ اعجوبه‌های عالم ادبیات قرار دهند امتناع می‌ورزند؛ زیرا به نظر اینان آثار او بیش از اندازه خود، زندگینامه دارند و به هیچ روی منعکس‌کنندهٔ عظمت روح صاحب اثر - یکی از شروطی که لونگینوس برای تعالی اثر ادبی قائل است - نیستند. لکن بیشتر منتقدان به ستایش از گوته پرداخته‌اند. از جمله هانیریش هاینه می‌گوید که «طبیعت می‌خواست تصویر خود را تماشا کند و گوته را آفرید»<sup>۸</sup>.

ماتیو آرنولد او را «حکیم‌ترین مرد اروپا... طیب عصر آهن» می‌نامد. و معتقد است که گوته با ذوق‌ترین ادیبی است که تا کنون جهان شناخته‌است و «هرمان گریم» حرف آخر را در توصیف گوته می‌زند و او را «بزرگ‌ترین شاعر همهٔ ملل و همهٔ اعصار»<sup>۹</sup> می‌خواند.

پارهای از این ستایشها اندکی نشان از حرارت و شیفتگی مفرط داشته باشند، اما در طی بیش از یک قرن، بیشتر مردم در اینکه گوته یکی از چهار پنج چهرهٔ برتر جهان ادب است با هم اتفاق نظر دارند. برای مطالعهٔ اندیشه، جهان‌بینی و باورهای عمومی گوته و اینکه معلوم شود چه عواملی گوته را به آشنایی با ادبیات ایران واداشت و در پی این آشنایی، «دیوان غربی و شرقی» را به وجود آورد، بهتر است نخست این نکته روشن شود که اصولاً چگونه اروپای جدید با ادب شرق آشنا شد.

#### «اهمیت موضوع»

تا این زمان؛ یعنی تا سال ۱۸۱۴، «شرق» برای گوته گریزگاهی برای فرار از آشفتگی و هرج و مرج اروپا و ناراحتی روحی همهٔ مردم این سرزمین، بیش نبود. گوته و بسیاری از متفکران و ادبای اروپا و به‌ویژه آلمان، رو به سوی مشرق زمین برده بودند تا مگر در عالم خیال، کشور و عصر خویش را ترک کنند و به سرزمینی که بوی صفا و آرامش روحانی می‌دهد قدم گذارند.

در این دوره، خستگی روحی و آشفتگی اجتماعی در اروپا به حد اعلای خود رسیده بود. همگان فرسوده و نگران و افسرده بودند و مثل امروز، هیچ کس از فرادای خویش خبر نداشت. توده‌های اروپایی که انقلاب کبیر فرانسه و جنگهای آن، ایشان

می‌داده داده است.

گوته در واقع نابغه‌ای است با ویژگیهای جنس مؤنث که در نتیجه بارور شدنهای مکرر به باشنده‌های غول‌آسا بدل شده، آن سان که گویی کل جهان هستی را یک‌جا فرو بلعیده است. در واقع «وابستگی متضاد و چند موضوعی از خصوصیات غزل‌های حافظ است و این خود موجب می‌شود تا وسعت معنا و فهم، بیشتر از شعری باشد که گفته می‌شود»<sup>۷</sup>.

گوته از پس ترجمه‌های تخمینی و تقریبی، لسان‌الغیب را یافته و با او رابطه برقرار کرده است. این البته حاکی از شدت نبوغ و ذوق گوته است، اما در عین حال نمونه‌ای است از یک مسیر و مقصد درست در افق گفت‌وگوی تمدنها و فرهنگها و ملل.

شیدایی حاصل از مطالعه اشعار حافظ، چنان اثرگذار بود که «گوته» را مشتاق کرد که در سن ۷۵ سالگی، به یادگیری زبان فارسی بپردازد تا بتواند حافظ را بی‌واسطه‌تر بخواند. بدین ترتیب آن پیرمرد ۷۵ ساله، شاگرد «غمزه»های مکتب آن «مسئله‌آموز صد مدرس» شد. با آنکه حافظ در نگارش داستان پرشور شیدایی و باز گفتن حدیث عشق، از حجاب زبان نیز در گذشته بود:

«یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ  
حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی»  
شاید به راستی «گوته» نیز آن گونه با حافظ زیسته و مغالزه (غزل‌سرایی) کرده است که خود او تجربه نموده:  
«من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست  
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی»

سرانجام گوته با تأثیراتی که از حافظ گرفت، نام دیوان خود را که در سال ۱۸۱۷ انتشار داد، «الديوان الشرقي و الغربي» گذاشت و احساس حیرت‌آور خود نسبت به شعر فارسی را به نمایش گذاشت. این کتاب که فصول مختلفی با عناوین: «حافظ نامه»، «عشق‌نامه»، «رنج‌نامه»، «زلیخا‌نامه»، «تیمورنامه» و ... دارد، به روشنی از حافظ و فرهنگ شرقی او الهام گرفته و به انعکاس تلقی گوته از نوع مسلمانی و اعتقادات اسلامی صادقانه حافظ می‌پردازد. بسیاری معتقدند کتاب «گوته» آن چنان از نام و ذکر یاد حافظ مشحون است که انگار فکر می‌کنی گوته برای نوشتن آن، مستقیماً از حافظ یاری جسته است. آن گونه که خود او بارها، دیوان شرقی - غربی را حاصل عمر خویش توصیف نموده است. در حقیقت، گوته با یافتن اکسیر عشق در اشعار حافظ، نیروی جوانی را دوباره باز یافته بود و اینک تنها از ساقی معرفت، یک چیز بیشتر نمی‌خواست.

«قدح پر کن که من از دولت عشق

جوانبخت جهان‌ام، گرچه پیرم»

گوته با معرفی حافظ نه تنها ادبیات قرن هجدهم اروپا را تحت تأثیر قرار داد، بلکه زمینه‌ساز خلق آثار بسیاری در قرن ۱۹ و ۲۰ شد



ناگهان باعطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت  
که از دشتها و بیابانهای ایران می‌وزید آشنا شدم و  
مرد خارق‌العاده‌ای را شناختم که شخصیت شگرف  
او، مرا سراپا مجذوب خویش کرد.

بہتر از همه معاصران خود و بیش از بسیاری از هموطنان حافظ به عظمت روح لسان‌الغیب پی برد؛ زیرا روح او یا حافظ بسیار نزدیک بود. او نیز مثل حافظ جمال پرست و حقیقت‌دوست بود و همچون او تا روز آخر، زندگی را ستود و آنچه را که روزگار به او داده بود با نظر قبول و رضا پذیرفت. او نیز همیشه کوشید تا مثل حافظ به روح و معنی هر چیز بنگرد و هر آنچه زیبا است جمال ایزدی ببیند و ستایش کند. هامر در مقدمه دیوان حافظ خود نوشته بود: «در دوران زندگانی حافظ، پیوسته وضع سرزمین پارس دستخوش انقلاب بود. امیران و پادشاهان پیاپی بر سر کار آمدند و از سر کار رفتند و در هر آمدن و رفتن، سیل خون روان ساختند. با این همه، حافظ آرامش طبع و حسن خلق خویش را از دست نداد و همچنان نغمه لبلب و عطر گل فرشته شراب و زیبایی عشق را ستود و از تکریم جمال در هر صورت که آن را متجلی دید، فرو ننشست»<sup>۱۳</sup>.  
گفته در این تصویر، عیناً قیافه خود را منعکس دید؛ زیرا او نیز به قول خود: «مثل شاعر شیراز، تا روزگار کهنسالی، جوانی و زیبایی و نور و خورشید را ستود و در عطر گل و نغمه لبلب و شور عشق، جمال خدا را نگریسته بود»<sup>۱۴</sup>. در عین حال، او نیز همچون حافظ در دورانی که از هر سو سیل خون روان بود، هرگز آرامش فیلسوفانه خویش را از دست نداد و حتی پیش از آنکه با حافظ شیراز آشنا شود، این پند او را به کار بست که:

«به گوشه‌ای بنشین سرخوش و تماشا کن  
ز حادثات زمانی رخ شکر دهنی»<sup>۱۵</sup>

و چنان که در یکی از قطعات «رنج‌نامه» و ساقی‌نامه دیوان خود، اعتراف می‌کند، راز دل از ریاکاران و خودپرستان پوشیده داشت و با جام می خلوت گزید به مصداق آنکه:

«به روز واقعه، غم با شراب باید گفت

که اعتماد به کس نیست در چنین زمینی»<sup>۱۶</sup>

یک وجه شباهت دیگر بین حافظ و گوته که شاعر بزرگ آلمانی بارها از آن نام می‌برد، مبارزه با ریاکاران دین است. گوته نیز مثل حافظ پیوسته از تنگ‌نظری سالوسان روحانی‌نما در عذاب بود و با آنان می‌جنگید این نکته مخصوصاً در «رنج‌نامه» دیوان وی به خوبی پیداست. در تابستان ۱۸۱۴، گوته گوشه عزلت برگزید برای آنکه تنها با حافظ شیراز خلوت کند.

در همه این مدت، گوته سراپا غرق در دریای حکمت و سخن حافظ بود. هر غزل او را یک بار و دوبار و ده بار خواند، تا آن حد که نه تنها با روح و فکر حافظ بلکه با طرز بیان وی نیز آشنا شد و چنان با استعارات و تشبیهات او خو گرفت که بعدها در بسیاری از قطعات دیوان، سخن وی را با همان صورت اصلی تکرار کرد، بی‌آنکه گاه خود بدین نکته متوجه باشد.

اواخر تابستان بود که در دفتر خاطرات خود نوشت: «دارم دیوانه می‌شوم، اگر برای تسکین هیجان خود دست به غزلسرایی نزنم، نفوذ عجیب این شخص خارق‌العاده را که ناگهان پا در زندگانی من نهاده تحمل نمی‌توانم کرد»<sup>۱۷</sup>

از این زمان بود که اندک‌اندک به سرودن قطعات و اشعاری پرداخت که خود در آغاز، قصد جمع‌آوری آنها را نداشته ولی بعد که تعدادشان رو

را از خواب کهن برانگیخته بود، به‌طور مبهم احساس می‌کردند که در آستانه تحول اجتماعی بسیار بزرگی به سر می‌برند، ولی این احساس برای ایشان چیزی جز آن ناراحتی و اضطراب که لازمه این قبیل دورانهای حد فاصل مراحل مختلف تمدن بشری است به همراه نداشت متفکرین طبعاً از این اضطراب روحی، بیش از توده‌ها سهم داشتند و همین روح خستگی و فرسودگی بود که در عالم ادب، یکی از عوامل بزرگ پیدایش رمانتیسم و قهرمانان حساس و نومید و افسرده آن گردید. چنان که گفته شد، تا این هنگام، مشرق زمین و ادب و فلسفه آن برای گوته و بسیاری دیگر از متفکران اروپایی به منزله «تریاک» یا «گریزگاهی» بیش نبود. گوته که در این زمان در منتهای اشتهار خویش بود و گذشته از احراز بزرگ‌ترین مقامات سیاسی و اجتماعی، از شهرت و افتخاری فراوان در همه اروپا بهره داشت، از مشرق زمین و تجلیات هنر و فرهنگ آن چیزی جز وسیله دوری از حقایق مادی نامطبوع دنیای غرب نمی‌خواست.

ولی دوران این کناره روی و سفر خیالی سطحی و آسان او به دیار شرق در سال ۱۸۱۴، درحالی که گوته و اروپا یکی از آشفته‌ترین سالهای عمر خویش را می‌گذرانیدند، به پایان رسید و دوران نازهای برای گوته آغاز شد؛ زیرا این سال بود که «کوتا» کتابفروشی که ناشر آثار گوته بود، برای وی دو جلد کتاب فرستاد که اخیراً توسط «هامر» از زبان فارسی ترجمه شده و در شهر «وین» در اتریش به چاپ رسیده بود. عنوان کتاب، «دیوان غزلیات» محمد شمس‌الدین حافظ، شاعر ایران» بود.

گوته این کتاب تازه را با میل و اشتیاق پذیرفت و مثل سایر آثار ادب شرق، به خواندن آن پرداخت. ولی هنوز صفحه‌ای چند از آن نخوانده بود که بی‌اختیار «بانگ تحسین سر داد» و خواندن کتاب را از نو آغاز کرد؛ زیرا به گفته خودش، ناگهان دریافت که «با اثری روبه‌رو شده که تا آن روز نظیر آن را ندیده است»<sup>۱۱</sup>. روز هفتم ژوئن ۱۸۱۴ که گوته برای نخستین‌بار در دفتر خاطرات خود نام حافظ، را برد، در زندگانی وی روزی بسیار بزرگ بود؛ زیرا گوته در این روز آن «جام جم» را که سالها دل از او می‌طلبید یافت؛ یعنی ره به دیوان حافظ برد که به قول نیچه «عجاز واقعی هنر بشری» است و این اعجاز ادب شرق او را دیوانه خود کرد.

حافظ برای گوته دنیایی تازه، روحی تازه، شوق و حالی تازه به ارمغان آورد. او را با روح واقعی شرق، با جمال فلسفه و ذوق و حکمت ایران آشنا کرد. آن شرابی را در پیمانانه شاعر آلمانی ریخت که به تعبیر زیبایی نیچه: «سرمست‌کننده خردمندان جهان است». گوته خود در وصف این جاذبه شگرف، می‌نویسد: «ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشتها و بیابانهای ایران می‌وزید آشنا شدم و مرد خارق‌العاده‌ای را شناختم که شخصیت شگرف او، مرا سراپا مجذوب خویش کرد»<sup>۱۲</sup>. گوته دیوان حافظ را خواند و از وراوی ترجمه هامر که غالباً نارسا و گاه نیز غلط بود،



برای هر ایرانی غرور آفرین و مایه مباهات است که  
 گونه از سوی یک شاعر پارسی گوی برانگیخته  
 می شود تا بار دیگر به سراغ این «فرم آلمانی» مورد  
 استفاده اش در آثار دوران جوانی برود.



حال و ایرانی را با آلمانی نزدیک کنم و طرز فکر و عادات و آداب مردم  
 این دو سرزمین را با هم آشنا سازم<sup>۲۲</sup>.

اندکی بعد، در ششم اکتبر ۱۸۱۵، گوته در دفتر چه یادداشت  
 خود نوشت: «دیوان را به کتابهای مختلف تقسیم کردم<sup>۲۳</sup>». در  
 تمام طول سال ۱۸۱۶ وی همچنان به تکمیل این اثر مشغول بود  
 و پس از اتمام «دیوان» در سال ۱۸۱۸، به تنظیم و تدوین شرحها  
 و حواشی آن، که از خود کتاب مفصل تر است، پرداخت. نخستین  
 چاپ دیوان در ۱۸۱۹ و چاپ دوم آن در سال ۱۸۲۰ انتشار یافت و  
 با موفقیتی عظیم مواجه گردید. روزنامه‌ها و نقادان ادب آن را «یکی  
 از عالی ترین آثار حکمت گوته» دانستند و موسیقی دانان آلمانی  
 بسیاری از قطعات آن را در قالب موسیقی درآوردند.

در سال ۱۸۳۶ پس از مرگ گوته، چندین قطعه تازه در  
 یادداشت‌های خطی او یافت شد که مربوط به «دیوان» بود، ولی  
 گوته قسمتی از آنها را بعد از نشر دیوان سروده و قسمتی  
 دیگر را نیز که قبلاً سروده شده بود عمداً منتشر  
 نکرده بود (مانند قطعه معروفی که در آن

به «صلیب» و موضوع تثلیث در  
 دین مسیح حمله می‌کند). قطعه  
 شیوا و دلپسندی که در آن، گوته،  
 حافظ را کشتی بزرگ و خود را  
 تخته پاره‌ای ناچیز می‌شمارد و  
 می‌گوید: «حافظ، چگونه می‌توان  
 با تو لاف همسری زد<sup>۲۴</sup>»، از همان  
 قطعاتی است که بعد از مرگ وی به  
 دیوان افزوده شده. برخی از این قطعات

نیز بعداً از سایر آثار گوته، ضمیمه «دیوان شرقی»  
 که بیشتر با آنها مناسبت داشته، شده است.

«دیوان غربی و شرقی» که خود گوته نام عربی  
 «الديوان الشرقي للمؤلف الغربي» را بر آن نهاده  
 بود، از آغاز انتشار خود تاکنون، یکی از عالی ترین  
 آثار تغزلی زبان آلمانی شناخته شده و به عنوان  
 یک شاهکار ادبی شهرت و اهمیت جهانی یافته  
 است. «دیوان شرقی» تاکنون به اغلب زبانهای مهم  
 جهان ترجمه شده و گاه به هر زبان چندین بار تجدید  
 ترجمه و تجدید چاپ شده است.

#### «نتیجه‌گیری و جمع‌بندی»

با آنکه گوته پروایی نداشت که بزرگان عرصه ادب الهام‌بخش او  
 باشند، اما هیچ‌گاه در طول زندگی مقلد محض نبوده است.

آنچه به ظاهر تقلید می‌نماید، الگوبرداری به معنای واقعی  
 کلمه نیست بلکه گوته نکته‌ای غیر خودی را برمی‌گزیند و آن‌گاه

به فزونی نهاد، فکر آفرینش یک «دیوان آلمانی» در سر شاعر پدید آمد و  
 از آن پس، وی به گردآوری این قطعات همت گماشت.

هنگام سفر به درّه «دراین» گوته به این فکر افتاد که در عالم خیال  
 به کشور حافظ سفر کند و دیوان خویش را ارمغان این سفر روحانی  
 قرار دهد. از آن پس، وی خود را مسافر دیار شرق پنداشت و قسمت  
 اعظم قطعات «دیوان» را با این تصویر سرود که با «کاروانهای مشک  
 و ابریشم» سفر می‌کند و «از کوره راههای ناهموار» به سوی شیراز  
 می‌رود و به گوش خویش می‌شنود که «راهنمای سفر، ترانه شورانگیز  
 حافظ را می‌خواند». خودش در این باره می‌گوید: «آهنگ سفر شیراز  
 کردم تا این شهر را منزلگه ثابت خویش قرار دهم و از آنجا چون  
 انابکان و امیران فارس که هر چند یک بار به عزم سفرهای جنگی رو  
 به اطراف می‌کردند، گاهگاه راه سفرهای کوچک در پیش گیرم و باز  
 به شیراز خودم برگردم<sup>۱۸</sup>».

قطعات مختلف دیوان، هر یک به اقتضا و مناسب حوادثی کوچک  
 یا بزرگ، سروده شده‌اند که طبعاً همه این حوادث در خاک آلمان  
 می‌گذرد، ولی گوته اغلب آنها را وقایع سفر خیالی خویش به  
 سرزمین حافظ می‌شمارد تا بتواند در وصف آنها آن‌چنان سخن  
 گوید که حافظ شیراز یا مسافری که از دیار غرب رو به ایران آورده  
 است در این مورد سخن می‌تواند گفت.

پس از آنکه با قطعه «خفته» (یا اصحاب کهف)  
 تعداد قطعات کتاب به پنجاه رسید، گوته در  
 صدد برآمد که مجموع آنها را به رسم شعرای  
 ایران، «دیوان» نام بگذارد و با این نظر  
 به‌عنوان مقدمه دیوان، قطعه «هجرت» را  
 ساخت تا آن را مظهر «هجرت» خویش به  
 سوی مشرق زمین قرار دهد. در این زمان  
 بود که وی برای نخستین بار (۱۴ سپتامبر  
 ۱۸۱۴) در دفتر خاطرات خود از «دیوان  
 آلمانی» نام برد و نوشت:

«می‌خواهم این دیوان را به صورت آئینه دنیا یا

جام جهان‌نما درآورم و در آن، شرق و غرب را در کنار  
 هم به بینندگان نشان دهم<sup>۱۹</sup>». اندکی بعد، در همین مورد  
 نوشت: «به ساختن جام جمی مشغول‌ام که با آن، با وجود  
 زاهدان ریایی، دنیای ابدیت را عیان خواهم دید و ره به آن  
 بهشت جاودان که خاص شاعران غزلسراست خواهم برد  
 تا در آنجا در کنار حافظ شیراز مسکن گزینم<sup>۲۰</sup>».

روز ۱۶ مه ۱۸۱۵، گوته به «کوتا» ناشر آثار خود،  
 درباره «دیوان» چنین نوشت: «این کتاب را نه فقط با  
 مراجعه داریم به دیوان محمد شمس‌الدین حافظ شاعر  
 ایرانی تنظیم کرده‌ام، بلکه در سرودن قطعات آن، سایر  
 آثار ادب شرق را از معلقات و قرآن گرفته تا اشعار جامی  
 شاعر ایرانی در نظر داشته‌ام. حتی گاه به آثار شعرای ترک  
 نیز متوجه بوده‌ام<sup>۲۱</sup>».

و در نامه‌ای دیگر در همین باره چنین گفت: «آرزو و  
 هدف من این است که با این اثر، شرق را با غرب و گذشته را با

درک و احساس او به گونه‌ای است که  
همب وجود مردم و فرهنگ ایرانی در  
او ظهور پیدا کرده است.



بطلان بکشد یا به بیان رند شیراز سخن بگوییم  
«غلام همت آن‌ام که زیر چرخ کیود  
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است»<sup>۲۹</sup>.

در نهایت در باب تأثیر و جاذبه حافظ بر گوته، «شردر» محقق آلمانی می‌گوید: «بزرگ‌ترین نوآوری در نزد حافظ، جدا نکردن جنبه‌های غیر روحانی از جنبه‌های روحانی آن است و این عدم تفکیک، بالاترین درجه فهم از دنیا و جایگاه انسان در آن را نشان می‌دهد. گوته این ویژگی حافظ را تشخیص می‌دهد و او را برادر دوقلوی خود تلقی می‌کند»<sup>۲۰</sup>.

این‌گونه است که گوته در آئینه جمال حافظ تصویر خود را می‌بیند و رند شیراز را برادر دوقلوی خویش خطاب می‌کند و هوای آن را در سر می‌پروراند که با وی به رقابت برخیزد.

در خاتمه بایستی گفت که حافظ و گوته، مظهر تجلی گفت‌وگوی میان شرق و غرب بوده‌اند. سخن گفتن از این ادیبان گران‌قدر را نه فقط تکریم دو هنرمند، بلکه «سخن گفتن از همدلی و هم‌زبانی» باید توصیف کرد که در دو عصر و دو سرزمین متفاوت روی داده است.

شعر عرصه گفت‌وگو است و هم‌زبانی و هم‌سخنی این دو ادیب (نه به معنای کلمه)، بیانگر حقیقت مشترک وجود است. ما اگر چه ناهم‌زبان ایم، اما حقیقت ما هم‌زبانی است، هم‌زبانی در شعر تجلی می‌یابد ولی در شعر متوقف نمی‌شود و عرصه اندیشه، رفتار و عمل اجتماعی را می‌پیماید.

\* در زبان آلمانی قدیم، به آب ساکن MARI می‌گفتند و از ارتباط آن WILIA که ژرمنها برای معانی مقدس آن را به کار می‌بردند، کلمه «وایمار» یا «آب مقدس» ساخته شده است.

در ذهن و زبان خود بدان شکل مأنوس و مورد نظر خویش را می‌دهد.

گوته خود نحوه فعالیت هنری‌اش را در این سطور خلاصه می‌کند: «همیشه تنها آنچه را به رشته تحریر درآوردم، / که احساس می‌کردم و بدان باورمند بودم، / به این سان، ای عزیزان! خود را پاره پاره می‌کردم / و همواره باز به همان هیئتی درمی‌آمدم که بودم»<sup>۲۵</sup>.

گوته در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۱۵ به ناشر خود «فریدریش کوتاهفون کوتندروف» می‌نویسد:

«هدف من از تصنیف دیوان شرقی - غربی این است که به شیوه‌ای شعفانگیز غرب را به شرق، گذشته را به حال و عنصر ایرانی را به عنصر آلمانی پیوند کنم و سنتها و طرز تفکرهای دو طرف را در هم بیامیزیم»<sup>۲۶</sup>.

گوته در دفتر ششم دیوان با عنوان «حکمت‌نامه» در چهارپاره‌ای چنین می‌سراید: «چه باشکوه این شرق / از پس دریای مدیترانه به این سوی راه گشود؛ / تنها آن کس می‌داند کالدرون چه سان نغمه‌سرایی کرده است / که قدر حافظ را بشناسد و به او عشق بورزد»<sup>۲۷</sup>.

گوته برجسته‌ترین ویژگی شعر حافظ را نیز در ذهنیتی می‌بیند که بر آن است.

«به ذهن یک شرقی در همه حال فکری خطور می‌کند که برای او که عادت دارد به سادگی دور از ذهن‌ترین مفاهیم را به هم پیوند زند، این امکان را فراهم می‌سازد تا با ایجاد پیچشی در یک حرف یا یک هجا باز اضداد را از هم جدا کند». و البته «حافظ با اشعار چند موضوعی خویش، غزل را کامل می‌کند و به شعر اوج و ارتقا می‌بخشد»<sup>۲۸</sup>.

آنچه گوته همواره در سرمشق خود، حافظ مشاهده می‌کند و مورد ستایش قرار می‌دهد، همانا زنده‌دلی است. شکل متعالی زنده‌دلی، شوخ‌طبعی است یا همان چیزی است که ما در مورد حافظ به «رندی» تعبیر می‌کنیم.

ویژگی بارز دیوان نیز این است که گوته در این اشعار جاویدان، در قالب نوعی کم‌دی الهی، به والاترین شکل شوخ‌طبعی دست می‌یازد. این شوخ‌طبعی و بازتاب احساس آزادی باطنی انسانی اندیشه‌گراست که توانایی آن را دارد که عشق به دنیا و چیرگی بر آن را به هم پیوند بزند.

این شوخ‌طبعی بر اساس ماهیتش مفهومی دو‌گانه است، درست مانند وسیله ابزار آن؛ یعنی خنده.

با هر هر خنده در آن واحد هم به دنیا تبسم می‌کنیم و هم آن را به سخره می‌گیریم. علاقه به دنیا و توان دل برکندن از آن، دو احساس شادی‌بخش هستند که ابتدا با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزند تا سرانجام صلح‌جویانه باز با هم یکی شوند. پس ماهیت شوخ‌طبعی در حقیقت این است که بر هر آنچه جوی است و موجب دل‌بستگی بی‌قید و شرط انسان به این خاکدان می‌شود، خط و

Scribner's Sons, 1899. 2 vols.  
14. Ibid.

۱۵- دکتر محمدعلی ریاحی، «گلگشت م شعر و اندیشه حافظ»، تهران، چ دوم، ۱۳۷۴.

۱۶- دکتر حسینی هروی، «شرح غزلیای

حافظ»، تهران، نشر نو، چ ۴، چ چهارم، ۱۳۷۵.

17. Camillo Von Klenze, "From Goethe to Hauptmann." New York, Viking Perss. 1926.

18. Goethe Werke Festaussgabe: "West - Ostlicher Diwan," Bibliographisches Institut, Leipzig.

(نسخه کتابخانه دانشگاه تهران)  
19. George Madison Priest, "A Brief History of German Literature." New York, Charles Scribner's Sons, 1962.

20. Ibid.

21. Ibid.

22. Ibid.

23. John G. Robertson, "A History of German Literaturer," Reviscd, London, Blackwood, 1949.

24. Ibid.

۲۵- یوهان ولفگنگ فن گوته «دیوان غربی شرقی» پیشین

۲۶- همان

۲۷- همان

۲۸- همان

ncopersiana," milano. 1968.

۲۹- «دیوان حافظ»، پیشین  
30. Goethe Erlebnis des osten, Leipzig. 1938.

#### منابع و مآخذ

۱- یوهان ولفگنگ فن گوته، «دیوان غربی -

شرقی»، ترجمه کوروش صفوی، تهران، انتشارات

مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدنها و نشر هرمس،

چ اول، ۱۳۸۰.

۲- همان

3. Philippi, "Histoire de la Literature

allemande"; Plon, Paris.

۴- «دیوان حافظ» به اهتمام محمد فروینی و

دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات روزگار، چاپ

اول، ۱۳۶۹.

5. Walter Silz, "Early German Romanti-

cism," Cambridge, Mass Harvard Univer-

sity Press, 1922.

6. Otto Heller, "Studies in Modern

German Literature," Boston. Ginn & Co.

1905.

7. L.M. Kecceli, "Gete izapando, istocni

Divan," Moskva, 1973.

8. Benjamin W. Wells, "Modern German

Literature," Boston, Reberts Brothers, 1897.

9. Ibid.

10. William cleaver Wilkinson, "German

Classics in English," New York, Funk and

Wagnalls co, 1900.

11. Sol. Liptzin, "Historical Survey of

German Literaturer," New York. Prrentice

- Hall. 1936.

12. Ibid.

13. Wilhelm, Scherer, "A History of Ger-

man Literaturer," Transated by Mrs. F.C

Conybeare. 3 rded, New York. Charlcs

